اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كیفیت اخذ جنس از ماده و صورت بود بنابر مطلب باب ایساغوجی و كلیات خمس و مشربی كه مرحوم آخوند بر آن مشرب مشی كردند ما به عنوان این كه اصالت دارد در ابهام خود این جنبه فعلیت دارد و لذا ما می‌توانیم جنس را از ماده اخذ كنیم و به عنوان یك مابه الا شتراك به همه انواع تعمیم بدهیم و همین طور صورت، از آن جایی كه جنبه امتیاز و تعین و تشخص دارد و فعلیت دارد در این تعین و تشخص، ما اصل را باید از صورت انتزاع كنیم. این مطلب و مسلكی بود كه خوب تا به حال فلسفه و همین طور مرحوم آخوند و غیره كه امثال بوعلی و اینها باشند به این مسئله می‌رسیدند گرچه مرحوم بوعلی در اینجا مطلبی دارد كه البته ایشان به این مسئله‌ای كه مرحوم آخوند اشاره می‌كنند نرسیده. ولی ایشان باز به قدری مطلب را از سادگی خودش بیرون می‌آورد كه این قدر هم ساده فكر نكنید كه فصل را بخواهید از صورت بگیرید و تصور كنید كه ما به الامتیاز برایتان مشخص شده و آن حقیقت الشیء برای شما منتشر شده. ظاهراً او هم همین طور می‌خواهد بگوید منتهی مطلب در یك ابهام باقی مانده و با یك ابهام ایشان رد می‌شوند در این كه، حقایق اشیاء را فقط خدای متعال به آن عالم الغیب و الشهادی است او تواند آن مسئله را بفهمد و ادراك كند و معرفت به كنه ذات اشیاء داشته باشد و دیگران فقط صور ظاهر و اعراض و لوازم را می‌بینید منتهی بر آن اجتماع آن اعراض، حكم فصل و فعلیة الشئ می‌كنند و خیال می‌كنند كه حقیقت شیء همان است همین كه نگاه می‌كند به یك غنم و سر او را به آن شكل می‌بیند و پوست او را به آن قسم می‌بیند و كیفیت صوت او را به آن شكل مشاهده می‌كند و خصوصیاتی را كه از نقطه نظر مسائل و خواص خود لحم و ویتامینهایی كه دارد و كیفیت مزه‌های كه دارد و امثال ذلك روی هم رفته برای او یك صورت متعین و متشخص پیدا می‌شود اسم او را می‌گذارد غنم.

 در حالتی كه آن مطلب این طور نیست این یك جنبه ظاهر و یك اعراضی را در این جا مشاهده كردیم اگر ذوق است كه خوب این می‌رود به كیفیات و اگر كم است این می‌رود به مقادیر اگر این كیفیت رأس و پا و اینهاست اینها می‌رود به مقوله وضع و امثال ذالك همه‌اش به اعراض برمی‌گردد هیچ كدام اینها نمی‌تواند كه مشخِّص خود شیء باشد.

 دلیلش این است شما فرض كنید كه یك مجمسه‌ای بسازید حالا این مجسمه عین غنم باشد آیا شما تشخیص می‌دهید قبل از این كه به او دست بزنید این غنم است یا نه؟ چشم شما همان عرضی را می‌بیند كه در غنم واقعی می‌بیند هیچ سر سوزنی تفاوت نمی‌كند و در وهله اول می‌گویید هذا غنمٌ تمام، یك خورده جلوتر می‌روید می‌بینید ایستاده تكان نمی‌خورد این غنم چرا خوابش برده چیه قضیه كه این به این كیفیت است؟ بعد می‌روید دست می‌زنید حتی اگر كه حركت بكند عِجْلًا جَسَداً لَهُ خُوارٌ[[1]](#footnote-1) آن قضیه سامری فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ[[2]](#footnote-2) در آن جریان. خوب این یك گوساله‌ای كه به این كیفیت، این گوساله گرچه وجود خارجی ندارد ولی بالاخره صورت و خصوصیات را دارد و حتی اگر دست به او بزنید و در تمام اینها جلوتر بروید حالا فرض كنید در آن خصوصیات اجزای مادیه غنمیت خارجی شما درست كنید بالاخره تكنولوژی آمده و می‌توانید یك همچنین كاری انجام بدهد هر چه بكنید بالاخره تركیب كردید مزج و مونتاژ كردید خوب این مواد و اجزاء را با هم قاطی كردید صورت شیء را كه درست نكردید! اجزاء را با همدیگر جمع كردید و آن تبدیل به غنم شد و یك پوست هم روی آن انداختید و پشم و فلان و این حرفها می‌گویید هذا غنمٌ و هیچ كس هم نمی‌فهمد هم تكان می‌خورد و اگر لحمش را بردارید مزه لحم می‌دهد آن چه واقعیت شیئ كه آمده این را از بقیه جدا كرده یك چیزی ته دلتان می‌ماند كه این بالاخره آن نیست. اینی كه این، او نیست آن چه چیزی است كه در نهایت مسئله می‌گوییم این نمی‌تواند او باشد، این را ما درست كردیم این را ما سر هم كردیم این را ما تركیب كردیم مونتاژ كردیم تا به این وضع و به این كیفیت درآمده، عبارت است از صورت آن چیزی كه ذهن شما به نحو ابهام به سمت او كشیده می‌شود ولی نمی‌تواند دسترسی پیدا كند و امكان هم ندارد.

 شما اگر تا قیامت بنشینید و فكر كنید كه چه شده است كه این غنم شده نمی‌فهمید اگر تا قیامت فكر كنید چه شده كه این بقر شده و این غنم شده و آن جمل شده و او انسان شده شما به آن نخواهی رسید! چرا؟ خوب ما كه به مجردات دسترسی نداریم ما كه به آن صور مجرده نوعیه اطلاع نداریم. آن كه ما اطلاع داریم عبارت است از همان كه چشم ما می‌بیند و گوش ما می‌شنود و لامسه ما احساس می‌كند و به این می‌گوییم غنم، چون می‌بیینم او كمیتش از این بیشتر است به او می‌گوییم بقر و كجا به خاطر كمیت است شاید شما گوسفند اندازه بقر پیدا كنید یك گوسفند فرض بكنید كه هشتصد كیلویی یك تنی یا نژادش فلان و چكار می‌كند و از این چیزها شما درست كنید دیگر تمام شد؟ نه، باز این غنم است غنم بزرگی است غنمی‌است كه بزرگ ا ست و بقر را فرض كنید كه شما كوچك كنید به اندازه گوسفند بشود وقتی نگاه می‌كنید او یك طرف بین این است آن فرق از كجاست آنی كه بین این و بین او نیست دو سنخند گرچه از نظر وزن یك اندازه است حالا شما فرض كنید پوستشان یكی است پشمشان یكی است نمی‌دانم خصوصیات و اعراضشان. ولی یك فرقی بین این دو است كه از همدیگر تمایز پیدا می‌كنند آن فرق در كجاست؟ در آن صورت نوعیه است، آن صورت نوعیه‌ای كه باعث شده شما این فرق را به نحو اجمال مشاهده كنید نه به نحو تفصیل.

 فقط كسی می‌تواند این نحوه تفصیل را ادراك بكند كه نفسش متصل باشد به همان حقیقت صوریه‌ای كه آن حقیقت صوریه تنازل پیدا می‌كند در آن عالم و به شكل غنم ظهور پیدا می‌كند و در عالم خارج می‌آید به این جنبه مادی، وجسدیت پیدا می‌كند. آن می‌تواند كیفیت صورت بندی حقیقت مجرّده مبدأ برای نزول این صورت را ادراك كند. از آن جایی كه، این حقیقت دارد جدا می‌شود نه اینكه جدا می‌شود، دارد شكل پیدا می‌كند و می‌آید!

 و ببینید این كه الان من دارم توضیح می‌دهم این همان چیزی است كه می‌خواهیم در این جا مطرح كنیم این همان است. منتهی با این بیان آن كسی كه می‌تواند آن حقیقتی را كه از آن وجود بالصرافه كه دارد شكل و كیفیتش تغییر پیدا می‌كند و به آن صورت ملكوتیه‌ای دارد در می‌آید كه نتیجه و مآلش همینی است كه شما الان دارید در خارج می‌بینید آن شخص فقط می‌تواند به صورت اشیاء اطلاع پیدا می‌كند آن می‌داند چه شده است كه این غنم است و چه شده است كه این بقر است و آن می‌داند و این فقط كسی است كه می‌تواند بر ملكوت علیا نه سفلا كه عالم بزرخ و مثال است در آن جا بخواهد اشراف پیدا می‌كند آن می‌تواند كاملا نسبت به این قضیه اطلاع پیدا بكند و حقایق اشیاء را در دستش باشد كه در وهله اول آن نفس امام علیه السلام است كه خود او مجری این نزول فیض است و نفس خود امام سازنده است و آن مدیر و مدبّر است و طبعا وقتی كه یك حقیقتی خودش حقیقت مولّده است حقیقت شاعر نسبت به توحید و مولّد و متولد خود هم خواهد بود یكی به اصطلاح نفس امام علیه السلام است و دیگری می‌تواند شخص ولی و آن كسی كه مراتب اسماء را درنوردیده و نسبت به آنها جنبه فعلیت برای خودش پیدا شده آن می‌تواند آن كیفیت تغییر و تبدّل اسم را از كلی به جزئی به دست بیاورد.

 در این صورت مسئله روشن می‌شود و از آن جایی كه مرحوم بوعلی تاحدودی مسئله را دریافته ولیكن به حقیقت مطلب نرسیده است مطلب را مرحوم ملاصدرا در این جا با یك عبارت دیگری كه قدری فاصله دارد با آن چه را كه ما گفتیم، چون این مسئله‌ای كه گفتیم یك قدری عمیقتر و دقیقتر هست، با یك عبارت دیگری به واسطه جهاتی كه برای ایشان به واسطه كشف، پیدا شده. و ما می‌توانیم مطلبی كه ایشان در این جا می‌گویند یك نوع افاضه بدانیم، یك نوع افاضه و عنایت آمده است. واقعا مسئله، مسئله عالی و راقی است كه ایشان مطرح كردند البته خب، آن حواشی كه عرض كردم. حالا فعلا راجع به این قضیه كه این چنین كسی می‌تواند این مسئله را درك كند كه از نقطه نظر حیثیت عرفان نظری در این جا مطرح است. و اما از نقطه نظر فلسفه و مبانی حكمی‌كه از این نقطه نظر ما بخواهیم مسئله را بررسی كنیم خوب مطلب جور دیگری خواهد شد.

 بنابر فلسفه اشراق و حكمت ذوقی و آن این است كه هر شیءای كه در این عالم ظهور خارجی پیدا می‌كند براساس یك سلسله علیتی است كه آن سلسله علیت همان طوری كه موجب حدوث شیء است موجب بقاء شیء هم خواهد بود. یعنی وقتی كه شما یك شیء را در نظر می‌گیرید تصور نكنید كه ارتباط او با مبدأ دیگر قطع شد دیگر مثل بچه ای كه از مادر متولد بشود كار با مادر ندارد، با شیر خشك هم فرض كنید تغذیه كند زنده می‌ماند.

 این مسئله این طور نیست این قضیه، قضیه‌ای است كه مسئله به عنوان نفس تعین شیء است در خارج، یعنی خود تعین شیء در هر لحظه از لحظات بقائش و كینونیتش وابسته به اتصالی است كه دارد، آن اتصال اگر بخواهد قطع بشود طبعا آن تعین هم منعزل خواهد شد! قضیه مثل چراغ می‌ماند، الان این چراغی كه بالای سر ما این طرف آن طرف لامپ روشن است این یك تعین خارجی دارد ولی این تعین خارجی یك تعین جدای از آن مبدأ نیست خوب شكی ما نداریم بر اینكه این یك حقیقتی كه الان در اینجا ظهور پیدا كرده یك ریشه‌ای دارد در این مسئله كه ریشه و اصل دارد در این شك نداریم. ولی این كه آیا وجودش باقی است به بقاء آن ریشه و عدمش محقق است به عدم آن اصل و آن ریشه كی برای انسان حاصل می‌شود؟ وقتی كه انسان كلید را بزند وقتی كه برق خاموش شد همان لحظه دیگر نه تعینی وجود دارد نه تشخصی هیچی تمام شد دوباره كلید را بزند دوباره تعین پیدا می‌شود و تشخص. شما نمی‌بینید شما الان نمی‌بینید اینی كه الان در این جا روشن است اصلش كجاست؟ اصلِ آن در نیروگاهی است كه در سدّ دز است اصلش در نیروگاهی است كه آن توربینها در فلان شهر كار می‌كند و این چرخها را حركت می‌كند این اصلش را شما نمی‌بینی این كه درا ین جا هست شما این را می‌بینید درست كی برایتان مشخص می‌شود؟ وقتی كه نگاه بكنید یكدفعه می‌بینید برق رفت خوب برق رفت چی شد؟ ا آقا برق رفت بله برق رفت خوب چیه خوب نیروگاه است و از كار افتاده دیگر این بالاخره یا اینكه آبها خشك شده این كار نمی‌كند بعد دنبال یك چیز دیگر برویم این الان كه برق رفت، شما این رفت را تا می‌گویید، می‌زنید به آن اصل، به این دیگر كار ندارید كه این الان هست، نیست. این تغییری كه برای شما در اینجا حاصل می‌شود برمی‌گردد به همان حقیقت و اصل شیء. یعنی می‌روید سراغ علّت، علت چرا قطع شده؟ كاری به معلول ندارید یعنی به محض اینكه این معلول برای شما تعین پیدا كرد فورا شما سراغ علت رفتید كه چرا علت قطع شد. تمام اشیائی كه در عالم هستند، همه بر اساس قاعده و قانون علیت ظهور پیدا می‌كنند.

 آن علیت برای شیء است كه موجب تبلور و ظهور خارجی شیء است، كاری به ماده و صورت نداریم ماده چیست؟! صورت چیست؟! این حرفها چیست؟! آن علیتی كه در آن جا دارد می‌آید و پشت صحنه است و خود را نشان نمی‌دهد آن حیثیت عِلِّی است كه در این جا یك امر مشخص و متعین درست كرده و آن عبارت است از همان صورت الشیء، هم ماده درست می‌كند هم صورت درست می‌كند نه اینكه یك ماده مشترك درست بكند و یك صورت مخصّص و متشخص، یك علیت بیشتر نیست آن علیت هم ماده است هم صورت است. ماده و صورت است نه به معنای امر مشترك نه به معنای یك حقیقتی كه آن حقیقت الشیء كله صورهٌ، نه، مادهٌ و صورهٌ آن كلّه صورهٌ، یعنی همان نفس الوجودی كه الان منقلب شده مگر نفس الوجود ماده دارد؟ شما ماده دارید در نفس الوجود؟! آن وجود باری تعالی یك ماده ای دارد و یك صورتی دارد ماده اش بین او و بین خلایق مشترك است صورت صورت واجب الوجود است در بقیه ممكن الوجود این جوری است؟!! یا این كه نه، حقیقت وجود اعلی و اشرف از ماده و صورت است.

 پس در این مكتب ذوقی و حكمت ذوقی و فلسفه اشراقی كه این جا به این كیفیت دارد مطرح می‌شود، مسئله به جنبه علیت برمی‌گردد، از مبدأ اعلی از آن حقیقت وجود بالصرافه و بسیط از آن جا مسئله ریشه یابی و بررسی می‌شود نه از این كه در ظاهر یك چیزی می‌بینیم بین اشیاء مشترك است، اسم آن مشترك را می‌گذاریم جسمیت و مادیت و هیولا اسم آن مختصش می‌گذاریم همان صورت نوعیه كه آن فصل بر آن صورت نوعیه اخذ می‌شود و در ضمن آن فصلیت مصادیق متعدده‌ای دیگر در آن جا وجود دارد ما اصلا كاری به این نداریم كه این جسم است و ماده است و مابه الاشتراك، و ما الان سراغ علت می‌رویم آن علتی كه الان این تخت، تخت است. چیست را ما حالا كار نداریم. علتی كه الان چراغ روشن است چیست؟ من به آن كار دارم آیا این نوری كه الان این جا هست با آن نوری كه در آن جا هست با هم اشتراك دراند با هم یكی هستند با هم در یك سطح مقوله هسند این حرفها چیست این نور مال یك نیروگاه است این نور هم مال یك نیروگاه دیگر است این سیم از یك جای دیگر آمده است گرچه الان در این اتاق دو تا نور وجود دارد ولی فرض می‌گیریم كه این از یك ترانس آمده، آن از یك ترانس دیگر آمده از یك مولد دیگر آن از یك مولد دیگر فقط شما نور را می‌بینید كه با همدیگر مشترك است ولی هیچ ربطی به همدیگر ندارد حالا بر حسب اتفاق رنگش مثل همدیگر است خوب باشد به من چه، بر حسب اتفاق گرمایش مثل همدیگر است خوب باشد، برحسب اتفاق، این كه بر حسب اتفاق رنگ و گرمای آن و سایر خصوصیاتش شبیه همدیگر است نمی‌آید یك ماده‌ای درست كند مشترك بین این دو، و یك صورت متمایزه درست كند اصلا در اینجا ماده و صورت ندارد! این یك واقعیت است از آن جا و این هم یك واقعیتی است كه از یك جای دیگر آمده و اصلا ارتباطی به همدیگر ندارند فرض كنید كه این از این طرف كشور است آن از آن طرف كشور است دو چیز درست شده دو امر درست شده دو حقیقت دارد و اصلًا دو چیز مختلف هستند آن انرژی مولّدش مشابه است ولی مبدأ آن كه مبدئش آب و فشار آبی است كه دارد می‌آید از توی لوله و آن پره‌هائی كه اریبی هستند شروع می‌كند آن پره‌ها را با یك چرخش شدید گرداندن وقتی آن می‌گردد توربین شروع می‌كند گردیدن. با آن آهن رباهایی كه در دور توربین نصب شده این مدار الكتریكی حاصل می‌شود آن مدار حركت می‌كند می‌رود توی سیم آن سیم می‌آید در یك ترانسهای تضعیف می‌شود ولتاژ ٦٠٠٠ می‌شود ٢٢٠ و ٢٢٠ می‌آید در خانه شما و شما الان این چراغ را روشن می‌كنید یك خرده بیشتر باشد اصلا می‌تركد درست. این یكی هم از آن طرف فرض كنید كه نیروگاه گازوئیل است نمی‌دانم گاز است هر چی است نفت است از این جور چیزها آن می‌آید بخار تولید می‌كند آن بخار می‌آید این توربین را می‌گرداند نیروی بخار می‌آید و این شروع می‌كند به حركت. اصلا از ریشه‌اش فرق می‌كند اصلش فرق می‌كند نوعش فرق می‌كند كیفیتش فرق می‌كند بله آن ماحصل و نتیجه‌ای كه خارج می‌شود عبارت است از همان فركانسهایی كه به طور متناوب حركت می‌كند و می‌آید به این شكل برای ما الان ظاهر می‌شود. ما اینها را داریم مشاهده می‌كنیم اینی كه الان دارید می‌بینید دو اصل دارد دو ریشه دارد با همدیگر تفاوت می‌كند این قطع بشود شما مشاهده می‌كنید، آن وصل بشود شما مشاهده می‌كنید آن هم همین طور. قطع یك حقیقت است و یك واقعیت كه این طوری الان دارد ظهور پیدا می‌كند.

 پس بنابراین این همه عكس می و نقش مخالف كه نمود نتیجه‌اش چیست؟ یك فروغ رخ ساقی است كه در جام افتاد، نه دو دفعه تكرار، یعنی یك تجلی می‌كند و در آن یك تجلّی كه كرده و آن تجلّی ازلی بوده نه تجلّی زمانی، ما در ازل بودیم چون خدا ازلی بوده و علت هیچ گاه از معلول كه جدا نمی‌شود ما در ازل بودیم صورت ظاهری و مادی ما الان به این شكل در خارج است ولی آن حقیقت وجودیه ما، آن در ازل بوده، به خدائی خدا هم بوده! نه اینكه یك زمانی خدا بوده ما صورت وجودی نداشتیم، یعنی خدا یك زمانی بود كه با خودش فكر می‌كرده خوب حالا بنشینیم ببینیم چكار كنیم و شروع كرده یكی یكی نقشه كشیدن این را این جوری درست كنیم آن را آن جوری درست كنیم این را كله‌اش را این جوری كنیم آن را كج كنیم راست كنیم فلان كنیم بالا كنیم پایین كنیم تا این كه فرض كنید كه افراد درست بشوند خوب این آدم كه آمده در این دنیا بالاخره غذا می‌خواهد گوسفند درست كنیم یك گاوی برایش درست كنیم. یك خری برایش درست كنیم كه سوار كنیم خرِ خوب زیاد درست كرده خر زیاد درست كنیم منتهی خوب بعضی خرها شاخ دارند بعضی خرها بی شاخ هستند بی چاره خرهایی كه چهار پا راه می‌روند خر بی شاخ هستند بعضی خرها خر شاخ دارند دیگر شاخ می‌زنند به بقیه شاخ می‌زنند و اینها خرهای شاخ دارند خر دوپای شاخ دار بله این جوری درست كرده نمی‌دانم آنجا خدا عقل كم آورده این چه جوری بوده قضیه‌اش ما كه نبودیم تماشا كنیم.

 یك بنده خدایی بود آدم خوشمزه ای بود می‌گفت صبح كه ملائكه از خواب بلند می‌شوند خیلی سرحالند و صورتشان را آب می‌زنند خلاصه صبحانه‌شان را می‌خورند شروع می‌كنند به آدم سازی و كارخانه و فلان و الان سرحالند نقشه‌ها خوب را می‌كشند چشم و ابرو و همچنین آدمهایی خوب و خوشگل درست می‌كنند اینها مال اول هستند برای بعد از صبحانه و بلند شدن سری اول اینها را یك خورده می‌گذرد نزدیكهای ظهر كه می‌شود خوب خسته می‌شوند اینها هم بالاخره خسته می‌شوند و همچنین خلاصه دیگر یك جورهایی دیگر می‌زنند و اینها مال ظهر است بعدازظهر كه می‌شوند می‌گویند ای داد بیداد كی تمام می‌شود ساعت كاری این را یك كج و كوله در می‌آید نه حالا آن جایش طوری می‌شود یك خرده از بالاخانه كم می‌گذارد یك خورده از پایین خانه كم می‌گذارد یك خورده نمی‌دانم قارو قور شكم و معده و همین طوری می‌دهد بیرون دیگر نزدیكهای نصفه شب كه دیگر چرتش دارد می‌رود همین جوری می‌زند و می‌رود می‌گفت تو مال كار نصفه شبی تو مال شش بعدازظهری تقسیم می‌كرد افرادی كه بودند یك به یك تو مال اول صبحی خیلی خلاصه قشنگ و خوب و خوشگل و فلان و از این جور چیزها دیگر بر حسب سلیقه خودش اینها را ٤ بعدازظهر و ٦ بعدازظهر و ساعت ١١ شب و دیگر آن موقع كه دیگر می‌گفت تو را موقعی كه غش كرده درست شدی به درد هیچی نمی‌خوری به او گفتم تو از زنت راضی هستی گفت این زن مال ساعت ١٢ است آن ساعت ١٢ آمده درست شده علی كل حال این هم یك جور تصوری است.

 حالا این هم یك قسم برداشتی است كه هر كسی از ظنّ خود شد یار من و از درون من نجست اسرار من این واقعه و قضیه عبارت است از همان حقیقت صوریه مجرّده فصلیه كه آن حقیقت صوریه فصلیه، همان تعین شیء است. اگر یاد رفقا باشد ما در مسئله بین حقیقت ماهیت و كیفیت تحققش چه مسئله ای را عرض كردیم همان مطلب را شما در این جا بیاورید آن را كه در آن جا صحبت شد راجع به این كه ماهیت یك واقعیتی است خارجی، ولی آن واقعیت خارجی جدای از وجود بسیط و بالصرافه نیست بلكه همان وجود بالصرافه و بسیط است كه ما به او اسم ماهیت می‌دهیم. این اسم ماهیتی كه می‌دهیم همان ظهور وجود خارجی است حالا این ماهیت گاهی تغییر پیدا می‌كند به یك ماهیت دیگر نه این كه ماهیت از بین رفته است و جدا شده از وجود و معدوم شده و الان یك ماهیت دیگری به تبع وجود پیدا شده تا این بشود یك ماهیت امر عدمی‌است ماهیتی كه آن ماهیت را شما مشاهده می‌كنید نفس الوجود است! منتهی آن نفس الوجود الان در این شكل است! امروز شما نفس الوجود را به این صورت لیوان می‌بینید فردا همان نفس الوجود را به صورت استكان می‌بینید پس فردا همین نفس الوجود را شما به صورت خاك می‌بینید سه روز دیگر هفته دیگر همین نفس الوجود را به شكل دیگر می‌بینید همه اینها نفس الوجود است! و نه این كه یك ماده‌ای داریم توجه كنید یك ماده‌ای داریم كه در تمام اینها باقی است فقط صورت عوض می‌كند یك روز این صورت، نه، ماده و صورت یكی است الان آن ماده و صورت این است، فردا ماده و صورت دیگری داریم غیر از این دیگر، نه این كه این ماده‌اش فردا هست خوب حالا می‌خواهیم بگوییم این یك ماده‌ای دارد كه آن همانی است كه دست می‌گیریم و یك ماده‌ای دارد این همان است كه داریم وزن می‌كنیم و می‌گوییم كه برویم الان وزن می‌كنیم حالا وزنه كاری ندارد به این كه لیوان روی آن وزن می‌شود یا یك چیز دیگر آن می‌گوید من می‌خواهم ببینم وزنش چقدر است وزنه می‌گوید وزنش چقدر است نمی‌گوید چیزی كه الان شما روی من گذاشتید لیوان است یا استكان است یا كاغذ. من به این كار ندارم وزنه، ما را به اصل الوجود راهنمایی می‌كند خوب این در همه یك ماده‌ای دارد بَعد این ماده را شما بردارید بشكنید و خوردش كنید و خمیرش كنید می‌بینید ماده هست صورتش عوض شده پس صورت یك امر عرضی بود آمد رفت و اصل هست، تا حالا این را خوانده بودید و این بود بحثمان و همین طور همین كاغذ از میلیونها و میلیاردها سال پیش این كاغذ بوده منتهی صورتش عوض شده یك وقتی فرض كنید كه پنبه بوده یك وقتی چوب درخت بوده آن چوب درخت فرض بكنید كه قبلا اصلش چی بوده این همان سیر را طی می‌كند ماده می‌آید می‌آید تا می‌رسد الان جلوی سركارفیض آثار جلوی شما الان قرار می‌گیرد اینی كه الان جلوی شما قرار گرفته یك حقیقتی و ماده‌ای بوده كه به صور مختلف در آمد فعلا این جا است از فردایش ما خبر نداریم فردا یكی آن را می‌سوزاند كتابخانه‌هایی كه سوزاندند در زمان عمر كتابخانه‌ها را آوردند سوزاندند گفت ما قرآن داریم نیازی به قرآن نداریم؟! آخر آنی كه چی بگوید آدم، نیازی به قرآن نداریم! این ماده‌ای كه در این جا هست یك امر سیالی است كه هر دو صورت تا حالا

 این جا مرحوم آخوند چیز دیگر می‌خواهد بفرماید می‌خواهد بفرماید؛ این یك تفكر سطحی و یك تفكر بدوی است تفكر اصل این است كه ما اصلا ماده بدون صورت نداشتیم تا به حال در هر لحظه یك شئ شما داشتید هیچ ارتباطی به قبل ندارد چه ربطی به قبل دارد شما در هر لحظه یك تجلی دارید هیچ ارتباطی نه به قبلش دارد نه به بعدش دارد در این لحظه تجلی این است فردا در این لحظه تجلی چیز دیگری است خوب به این چه مربوط است پس چرا می‌گویی یك امر سیال این امر سیال ما نداریم اصلا این عبارت است از همان حقیقت وجودیه ای كه در آن حقیقت وجودیه در هر ثانیه در هر دهم ثانیه در هر صدم ثانیه در هر یك میلیونیم ثانیه كه اصلا ثانیه نمی‌تواند در او قرار بگیرد ما فوق ثانیه و زمان است مافوقیت ثانیه و زمان است كه برای شما كه در ثانیه قرار گرفتید این جور آمده، اگر شما در ثانیه قرار نمی‌گرفتید و آن چشم باطنتان باز بود آیا او را در ثانیه می‌دیدید و یا نه دیگر امر ثابت می‌دیدید یك امر ثابت و آن امر ثابت اتصالیه كه هر روز یك شكلی به خود می‌گیرد.

 پس این در واقع یك امر است نه این كه یك ماده شكلش عوض می‌شود. یك حقیقتی است كه آن حقیقت در هر تشكلی كه به واسطه ظروف مختلفه پیدا می‌شود یك صورت خودش را نشان می‌دهد یك شكل خودش را نشان می‌دهد و به اصطلاح یك واقعیت خودش را نشان می‌دهد بعد ما افرادی و اشیائی می‌بینیم فرض كنید كه آن انسانی كه یكدفعه دارد می‌خندد آن یك واقعیت دارد آن آدمی كه دارد اخم می‌كند یك واقعیت است گرچه بدنش یكی است ولی آن حالتش دو تا است دو حالت مختلف، این دو حالت مختلف از یك وجود نشأت می‌گیرد این یك حالت این یك حالت این یك حالت این یك حالت هر كدام از این حالتها وجودهای مختلف با علت مختلف دارند آن علت آمده حالت خنده بوده شما خنده را در ظاهر می‌بینید آن علت در باطن آمده حالت قهر پیدا كرده شما حالت قهر مشاهده می‌كنید این آن چیزی است كه مرحوم آخوند در اینجا می‌خواهند به یك عنوان مسئله جدید بفرمایند حالا این چند خط را اگر ما بخوانیم من خیال می‌كنم كه یك قدری تسهیل پیدا بشود.

 این مطلب مرحوم آخوند كه قضیه كیفیت علیت است و آن علیت آمده، مسئله را به این جا رسانده كه از لا به لای مطلب ایشان فهمیده می‌شود و روشن می‌شود، این مطلب را داشته باشید و خوب به آن برسید آن وقت بعد می‌رویم سراغ آن مسئله‌ای كه ما مطرح كردیم.

 فقد ظهر وجه كون جنس فی ماهیه الجسم مأخوذاً من الهیولا و الفصل من الصوره ایشان می‌فرماید با این بیانی كه گفتیم دیگر اشكالی به مبانی مشاء وارد نمی‌شود بخاطر این كه ماده عبارت است از ایهام محض و صورت عبارت است از تعین محض پس جنس را باید از ماده بگیریم فصل را هم از نوع می‌گیریم نه اینكه هر كدام از همدیگر چون جوهر در هر دو هست پس از هر دو می‌شود گرفت و هكذا الحكم فی نظائره من الحقایق التركیبیه با جراءها ذكرناه فیه ولنا فی هذا المقام زیادی تحقیق و توضیح للكلام فاستمع لما یتلی علیك من الاسرار كه در این جا مسئله بر مطالب خفیه شما مطرح می‌كنیم ملتزما عن الاغیار الاشرار اینجا مثل اینكه فحش می‌دهد این اغیار اشرار هستند مثل اینكه هر چیزی را نمی‌شود واقعا شما تصور بكنید اگر این مطالب را افراد دیگر بخواهند بگویند اصلا مسخره می‌كنند! اصلا مسخره مسخره می‌كنند آی بابا این حرفها چیست اینها نمی‌دانم قائل به وحدت وجود شده یك وجود اصل در این جا نزول پیدا كرده یعنی خدا بلند شده آمده پایین از آن مقامش آمده پایین! اصلا مسخره كردن و شر و ور زدن و نمی‌دانم چرت و پرت گفتن و اصلا بدون این كه فهم داشته باشند تفكر كنند یا مجال تفكر را حداقل به دیگران بدهند! خوب خودتان كه نمی‌توانید فكر كنید اصلا وقت فكركردنتان گذشته آن موقع كه باید فكر كنید نكردید حالا كه دیگر پیر شدید و موقع رفتن است شروع می‌كنید نق زدن و غر زدن و نمی‌دانم فلاسفه و حكما چه می‌گویند اینها نجس هستند اینها كافر هستند بابا جان خدا خیرت بدهد به این كارها كار نداشته باش.

 و هو ان الحكماء قد اطبقوا علی ان الجنس بالقیاس الی فصله عرض لازم حكما می‌فرمایند كه جنس به قیاس به فصلش آن مثل عرض لازم است، یعنی عرضی كه فصل باید آن عرض را دارا باشد. نداشته باشد نمی‌تواند، می‌شود فصل بدون عرض، فصل بدون عرض هم كه انسان ندارد كما ان الفصل یعنی یعنی جنس ذاتی فصل نیست عارض بر فصل می‌شود كما ان الفصل بالقیاس الیه خاصّه فصل به قیاس او می‌شود خاصه جنس هم بدون فصل معنا ندارد، جنس برای خودش حكومت را دارد فصل هم برای خودش حكومت را دارد فقط نسبتی كه بین این دو است این به نسبت به این می‌شود عرض لازم. این عرض، عرض عام است به نسبت به فصل، چون مبهم است بین همه مشترك است. فصل به این می‌شود چی؟ می‌شود عرض خاص ماده. وقتی ماده مشترك باشد چه چیزی آن را مشخِّصش می‌كند؟ فصل، پس اینها دو حقیقتی هستند جدا، نه این از او خبر دارد نه او از این خبر دارد منتهی هر دو ذاتی برای نوع هستند نوع هم ماده می‌خواهد هم نر، هم فصل می‌خواهد هم صورت می‌خواهد هر دویش را می‌خواهد بدون این دو تا این آقا كوچولو كاكل زری به دنیا نمی‌آید.

 ثم ذكروا فرمودند ان الجنس فی المركبات الخارجیه جنس در مركبات خارجیه متحد است ماده و فصل هم با متحد است، با صورت تركیب نیستند فیلزم من هذا الحكمین عدم كون فصول الجواهر جواهر فصول جواهر دیگر در این صورت جواهر نمی‌توانند باشند به این معنا كه در تحت معنای جوهر باشند اندراج الانواع تحت جنسها و همان طوری كه انواع در تحت جنس خودشان هستند بل كاندراج الملزومات تحت لازمها ملزومات در تحت لازمشان چون هیچ كدام اینها ارتباطی به بقیه ندارند دیگر نه ماده ارتباط به صورت دارد نه صورت ارتباط به آن دارد پس اینها در تحت چی هستند؟ در تحت لازم خودشان هستند كه لایحتاج ماهیتان و یلزم من هذا لازمه این مطلب عدم كون الصور لجسمیه و غیرها جوهرا صور جسمیه و غیر جسمیه جوهر به معنای مذكور نیست و ان صدق علیها معناه صدقاً عرضیاً اگرچه این معنای عرضی بر آنها صدق می‌كند.

 تلمیذ:؟!

 استاد: آن حقیقت ذاتیه

 تلمیذ: در مرتبه ذات

 استاد: مرتبه ذات كه معنا ندارد آن كه كفر است در مرتبه ذات فقط ذات معنا دارد این در مرتبه علیت است علیت همیشه با ذات است هیچ وقت جدای از ذات نیست این مبانی و مطالبی كه می‌گویند فیض و فلان و فیاض و این حرفها همه مطالب متكلمین و اینها است. نه، این حیثیت علّی در مرتبه تجرد ذات كه در آن جا اصلا زمان معنا ندارد و مكان معنا ندارد و تقدم و تأخر معنا ندارد در آن مرتبه آیا شما می‌توانید یك مرتبه ذات را جدای از حیثیت علّی فرض كنید؟ امكانش نیست پس بنابراین تا وقتی كه ذات بوده حیثیت فاعلی و علّی را داشته اینی كه می‌گوییم از كی، غلط است چون ذات كه كی ندارد

 تلمیذ: كیفیت داشتن با اینكه ما ازلی هستیم تفاوت می‌كند؟

 استاد: ازلی به ازلیتِ علت، نه ازلیت استقلالی. آیا می‌شود گفت سایه ازلی است یا نه؟ آیا شما می‌توانید بین سایه و بین چراغ انفكاك قائل بشوید بگویید این چراغ یك مدتی روشن است خوب حالا یك سایه ای برای خودمان درست می‌كنیم بخواهی نخواهی همراه با چراغ سایه هست ولی كدام علت دیگری است این را شما در آن ذات تصور كنید

 تلمیذ: شعر مولوی منبسط بودیم یك گوهر همه، این را می‌خواهد بگوید؟

 استاد: بله همین یعنی مقام تجرداشته

 تلمیذ: بی سرو پا بدیم یك سر همه، اثر تجلی ...

 استاد: بله این تعلق بوده بی سر و پا نه این كه سر و پا نداشته، یعنی بدون تعلق بدون دعوا و مرافعه بودیم این جا كه آمدیم چوبها را گرفتیم به جان هم چماق درست كردیم باتوم درست كردیم دست بلند كرده تانك و توپ و طیاره درست كردیم این بگیر آن بگیر آن كشور این كشور تو سر این بزن تو سر آن بزن خوب حالا رفتید یك كشور دیگر هم گرفتید خوب چی شد؟! حالا چی شد؟! تو كه كوهها را كه عوض نكردی دره ها كه عوض نكردی آن كوهها سرجایش هست دره ها سرجایش هست نمی‌دانم جنگلها سر جایش هست فقط در عالم ببین پادشاهان را شما نگاه بكنید فلان كشور را گرفتید خوب چقدر به تو اضافه شد شصت كیلو می‌شود نود كیلو نه همانی همه‌اش در عالم خیال و تخیل است همه‌اش در عالم اعتبار است آن وقت بر این خیال حالا ای كاش فقط این ها فقط خیال بود ای كاش فقط اینها در مرتبه توهم در نفس باقی می‌ماند بر این خیال ترتیب اثر خارجی داده می‌شود! جانها از بین می‌رود! ناموسها از بین می‌رود! اعراض از بین می‌رود مفاسد به وجود می‌آید. تخریبها همه‌اش برای چی؟ خیال، خیال اندر خیال اندر چی خیال فلان قضیه كه انجام بشود حكومت هم دیگر می‌خواهد ساقط بشود ساقط شد كه شد بلند شو برو پی كارت نه باید نگه داریم. رضا شاه وقتی كه آمدند و خوب رضا شاه خیلی قلدر بود دیگر از این قلدرها خوب همیشه هستند زیادند و اختصاص به او نداشته او اسمش در رفته، عرض كنم رضا شاه وقتی كه آمدند دید نه، دیگر دیگر قرار است كه برود واقعا كسی تصور می‌كرد قضیه صدام را. وقتی روزهای آخر این صدام بود قبل از روزهای آخر وقتی من به این جریان صدام نگاه می‌كردم خیلی قبلش، اصلا باور می‌كرد انسان یك روزی بیاید و این صدام برود! جدی كسی باور می‌كرد! حالا ما بگذریم از این حرفهایی كه این طرف و آن طرف می‌شنیدیم خوب اینها حرف بود دیگر، اینها همه‌اش حرف بود و همه هم فهمیدند حرف است واقعا كسی باور می‌كرد كه این صدام برود؟! یعنی اگر ما در زمان شاه ده در هزار، یك صدم احتمال رفتن شاه را می‌دادیم با آن جبروت و با آن دستگاه و با آن خدمه و با آن برنامه ها كه خوب بالاخره آن یك صدم راجع به صدام هم نمی‌دادیم خیلی قوی‌تر بود دیگر آن دیكتاتوری و آن عجیب رعب و وحشت و آن واقعا قساوتی كه صدام داشت كجا آن قساوت را شاه داشت اصلا صدام چیز عجیبی بود یعنی جانور شاید یك جانور كم نظیری بود اصلا یك چیز عجیبی بود قدرت نفس عجیبی داشت خیلی عجیب بود اصلا شاه به گردش نمی‌رسید دیدید اعدامش كردند انگار نه انگار! كله‌اش را در طناب انداختند همین جوری شروع می‌كند نگاه می‌كند فحش دادن و فلان این حرفها این جوری نبود شاه، بزدل بود خیلی ترسو بود بزدل بود. این آدم شخصیت چیزی نداشت، همچین شخصیت مستقل و چیزی نداشت حالا آن باباش نه، آن خیلی آدم چیزی بود و خلاصه خیلی همچین آن هم بی شباهت به صدام نبود ولی باز صدام چیز دیگری بود آن پدرش بی شباهت نبود باز از اینها بودند.

 بله آن یك صدم هم، راجع به صدام ما پیش بینی نمی‌كردیم ولی وقتی كه دیدیم آمد جریانات گذشت نه قرار بر این است كه برود صحبت هایی كه می‌شود مثل این كه جا مشیت و تقدیر خدا دیگر قرار بر این است كه ایشان را تشریف ببرند ایشان را بله تشریف ببرند هر چی داد می‌زد بابا بیایید بگردید نگاه كنید ببینید ما بمب داریم چه داریم هر چی ... قرار است تشریف ببرید دیگر اینها نداریم ما این چیزها را نداریم بعد هم مثل اینكه نداشته حالا آن طوری كه می‌گویند حالا ما كه خبر نداریم چیزی، بله می‌گویند ما كه از چیزی خبر نداریم فلان نداریم و چشم و گوش بسته هستیم هیچی نمی‌دانیم فقط ظاهرا اخبار در تحت یك عدّه خاصی است بنده هیچی نمی‌دانم این طوری می‌گویند خوب این ولی وقتی كه مشخص شد در این كه ایشان باید برود دیگر از چه دست و پا كرد دید فایده ندارد دید این جناب اعلی حضرت رضا شاه هم ایشان هم وقتی دید نه دیگر دیگر آن زمان تمام شد و آن جریانها تمام شد و اینها دیگر باید برود به تنها چیزی كه فكر می‌كند به این ببینید پس سلطنت من چه می‌شود یعنی چی یعنی تمام اینها همه خدمت به ملّت و فلان و اینها همه كشك است سلطنت مهمّ است مسئله مسئله سلطنت من چه می‌شود آن جناب آقای فروغی كه آن رئیس همه آنها چیزها بودند ایشان می‌گویند پسرت سلطنت خواهد كرد آن وقت می‌گوید خوب بلاخره پسرمان هست و آن می‌گیرد ببینید همه تخیل! همه تصوّر! همه خیال! همه ذهنیات، ذهنیات فاسد! خوب بدبخت بیچاره تو به جای اینكه بیای فكر بكنی فكر آخرتت را بكنی فكر آن طرفت را بكنی فكر این كه داری می‌روی دنبال این هستی كه آیا این سلطنتی كه الان من به او چسبیدم این در خانواده ما می‌ماند! چون پسر را وجود باقی خودش می‌داند دلش آرام می‌شود پسرم! پسرِ انسان وجود باقی است خوب حالا پسر سلطنت پیدا نكند یكی دیگر پیدا كند چه فرقی می‌كند اگر سلطنت است سلطنت است دیگر ما هم قول می‌دهیم همان طوری كه شما به نحو احسن الحمدلله تا به حال سلطنت كردید و عدل و امنیت و خلاصه رفاه و همه چیز را برای این ملّت بدبخت ...

 من یك وقت گفتم به این آقا، می‌گفتم ما ایرانیها واقعا چقدر بدبختیم از آن زمان سابقمان و حالا دیگر چه عرض كنم دیگر همیشه مثل اینكه ما باید بدبخت باشیم آقا واقعا نمی‌دانم به این خدا با این كشور چه تقدیری كرده برویم به این خدا بگوییم خدایا حالا تو هم نمی‌توانی این قلمت را كج كنی یكخورده آن طرفیش كنی این طرفیش كنی یك جور دیگر بنویسی آخر بابا كشورهای دیگر هم دیدیم به خدا آخر این چه بساطی است؟!!

 تلمیذ: این بعد از ساعت دوازده بوده

 استاد: خدا یعنی بله به شب كشیده شده بود منظورتان یعنی جدّاً ها آخر آدم چی بگوید این تفكرات این تدبیرها این چیه؟ واقعا چیزهایی كه از خودشان می‌شنود آقا خودتان دارید می‌گویید به خدا حرفهای ما نیست حرفهایی كه خودتان می‌گویید و وقتی كه انسان نگاه می‌كند واقعا به این افرادی كه مردم با چه صدقی آمدند با چه صفایی آمدند با چه عرقی آمدند این شهدای ما واقعاً كدام یك از این افراد از این شهدای ما در سایر جاها سایر كشورها می‌توانید پیدا كنید؟! این جوانها این حالا عده‌ای هم این وسط آمدند نان را به نرخ روز خوردند به آنها كاری نداریم ولی خوب اینهایی كه خوب واقعا با چه اخلاصی و با چه نورانیتی و با چه همّتی رفتند و به دفاع از مملكت و كیان اسلام پرداختند و اینها یعنی خیلی بیش از اینها خیلی خیلی بیش از اینها این ملّت سزاوار بود كه به آن برسد خیلی بیش از این مسائل سزاوار است خیلی واقعاً و ما نمی‌دانیم ما كه مسائل سیاست وارد نیستیم و خب نداریم چه می‌شود یك مسائلی هست كه ما نمی‌فهمیم به عقلمان بعد از پنجاه و چند سال هم نمی‌رسد خیال می‌كنم اگر صد سال هم از ما بگذرد عقلمان نرسد به این كه خیلی چیزها را بفهمیم و فقط فهمیدن این چیزها اختصاص به بعضی از عقول كامله دارد بعضیها فقط این طور می‌فرمایند این طور خلاصه مطرح می‌كند كسی مطلب را نمی‌فهمد و درك نمی‌كند بسیار خوب وسخن كوتاه بكنیم حالا كه قرار بر این است كه ما نفهمیم شما الان نگاه كنید تمام آن تفوّقهای موجب افتخار در دنیا به واسطه همین اینها است در هر جا در انگلیس در فرانسه در آمریكا در اروپا در آن جا تمام اینها همه ایرانیها ایرانی هر جا می‌روی پای ایرانی در كار است این به اصطلاح مسائل علمی و جریاناتی كه برای آنها فخر ایجاد كردند برای آنها افتخار درست كردند همه ایرانی هستند بهترین پزشك قلب دنیا ایرانی است بهترین چشم پزشك دنیا ایرانی است بهترین جرّاح كلیه ایرانی است بهترین جراح مغز و اعصاب ایرانی است بهترین آن حالا در مهندسان فنی و غیر فنی در آن مراكز آنها همه ایرانیها هستند و لذا وقتی كه می‌گویند یك همچنین وضعیت است خیلی بیش از اینها سزاوار بود افسوس آدم بیاید چیزهایی را مشاهده كند كه واقعا نمی‌داند چه بگوید این بود آن اخلاقی كه ما به همه دنیا نوید نشر و تبلیغش را می‌دادیم؟!! این بود آن اخلاق؟! این بود آن فرهنگ؟! همه دیدند دیگر، همه دیدند همه مشاهده كردند.

 عدی بن حاتم آمد در مدینه آن خواهرش اسیر شده بود و آمد در مدینه سه روز در مدینه بود اخلاق پیغمبررا دید رفت و آمد پیغمبر را دید ارتباطش با پیغمبر با افراد دید آزادش كه كردند در قبیله گفت برو كه اگر یك نفر از طرف خدا آمده باشد فقط همین است بابا مردم كاه نخوردند! عدی آمد در مدینه نگاه كرد به پیغمبر گفت اگر پیغمبر باشی تا آخر هم همین بود اگر پیغمبری باشد این است به حرف كه درست نمی‌شود حرف.

1. سوره طه ٢٠ صدر آيه ٨٨ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره طه ٢٠ قسمتى از آيه ٩٦ [↑](#footnote-ref-2)